

اجتماعی می‌رسیم. هدف اصلی، نشان دادن ملاک‌ها و روشهای تحلیلی است که برای بخشیدن محتوای تجربی به کیفیت زندگی و مفاهیم مربوط به آن اتخاذ شده است.

به طور کلی کیفیت زندگی مفهوم نامشخصی است و معنی آن بستگی بسیار به بستری دارد که در آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. برخلاف پدیده‌های طبیعی مانند دما، اقلیم یا تعداد جمعیت، کیفیت زندگی مستقیماً قابل مشاهده و اندازه‌گیری با ملاکهای پذیرفته شده عموم نیست. بلکه يك انتزاع فکری است که تمهید شده است تا در نظر گرفتن چگونگی زندگی مردم را در چارچوب‌هایی تسهیل کند که در آنها داورى درباره اینکه چه چیز می‌تواند بهتر یا بدتر باشد مطرح می‌شود. بنابراین، مشابه با مفاهیمی چون توسعه، رفاه و بهزیستی است. در واقع، تمامی این اصطلاحات به امر واحدی اشاره دارند. ممکن است برخی در يك نوشته مشخص معانی نسبتاً مشخص و متفاوتی پیدا کنند. برای مثال، «رفاه» در علم اقتصاد که متشکل از توزیع تمامی خوبها (بدها) در میان افراد می‌شود و «توسعه» که در متون توسعه تعریف مشخص تر ولی البته متنوع‌تری دارد. گاهی ادعا می‌شود که «کیفیت زندگی» به خودی خود به ویژگی‌های ناملموس تر، شخصی و انفرادی اشاره دارد. اما خطاست اگر در جستجوی تمایزات بسیار ظریف و دقیق میان اصطلاحات مرسوم در علوم انسانی و پدیده‌های ملموس تجربی باشیم.

مقایسه زندگی‌ها

اگر سهراب بگوید که از پریچهر زندگی بهتری دارد و پریچهر ادعا کند که از سهراب بهتر زندگی می‌کند، قضاوت در مورد ادعاهای آنان فوق‌العاده دشوار است. مفهوم «زندگی بهتر» يك تجربه کاملاً شخصی است. نزد برخی افراد ممکن است زندگی خوب در قالب دارایی‌های مادی جلوه کند و برای دیگران ممکن است زندگی خوب به معنی ارتباطات با خانواده و دوستان باشد. برخی از مردم ترجیح می‌دهند به کنسرت یا رستورانهای مجلل بروند، دیگران تماشای مسابقه فوتبال را ترجیح می‌دهند. گروههای مختلف مردم مجموعه ارزشهای گوناگونی دارند که برای مثال اشکال

توجه دانش جغرافیا به «کیفیت زندگی» و مفاهیم مربوط به آن به اواخر دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد. این به معنای آن نیست که جغرافیای انسانی پیش از آن نسبت به «کیفیت زندگی» به طور کامل بی‌اعتنا بوده است، بلکه صرفاً منظور آن است که دلمشغولی سنتی جغرافیا به مفاهیمی چون منابع طبیعی، تولید و ویژگیهای جمعیتی بر هر گونه توجه به «مصرف» در مفهوم وسیع کلمه مسلط بوده است. وجود شیوه‌های گوناگون معیشت در مکانهای مختلف، محور مرکزی جهان‌بینی جغرافیدانان را تشکیل می‌داد. ولی معمولاً از هر گونه مقایسه کیفی صریح پرهیز می‌شد. آنچه که در مورد جغرافیای روستاها و اجتماعات (یا جغرافیای رادیکال) که در اواخر دهه ۱۹۶۰ شکل گرفت جدید به شمار می‌رفت توجه به عناوینی چون فقر، بهداشت، گرسنگی، جرم و جنایت و آلودگی محیط زیست و سهم هر يك به عنوان شرایط متغیر فضایی در کیفیت عمومی زندگی مردم بود که تا آن زمان مورد غفلت واقع شده بود (Smith, 1973).

کانون توجه جغرافیای انسانی بعدها تغییر کرد. شناخت تجربی تفاوت‌های فضایی موجود از حیث جنبه‌های کیفی زندگی و سنت بازشناسی الگوها، تحت الشعاع دیدگاهی ساختارگرایانه قرار گرفت که فرایندهای موجود در ورای جلوه‌های فضایی نابرابری یا توسعه ناموزون را مورد مذاقه قرار می‌داد. بنیادین با احیای جغرافیای فرهنگی توجه به تجربه خاص گروههای محروم یا حاشیه‌نشین در جامعه افزایش یافته است. چنین گروههایی با ویژگی‌هایی چون نژاد، قومیت و جنس (زن و مرد) مشخص می‌شوند. اما در جهان متحول سده بیستویکم که جوامع با ترتیبات نهادی جدید برای توزیع کالاها و خدمات کمیاب دست به گریبانند بحث عدالت اجتماعی یا اخلاقی بودن نابرابری بخت زندگی افراد همچنان زنده است. (Smith 1994).

برای مقایسه کیفیت زندگی، مسائل و مشکلات فنی و مفهومی زیادی وجود دارد. در بحث حاضر با گذر از مقولات عمومی و نشان دادن اینکه چگونه می‌توان تفاوت‌های فضایی از حیث کیفیت زندگی را تشخیص داد، به موضوع عدالت

کیفیت زندگی: رفاه انسانی و عدالت اجتماعی

نوشته: دیوید ام. اسمیت
ترجمه: دکتر حسین حاقمی نژاد
استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز
حکمت‌شاهی ارومیه

اصحیح و ویرایش از بخش
پژوهش و ترجمه ماهنامه

خاصی از تفریحات و حالات مذهبی را برای اعضای گروه حائز اهمیت بیشتر یا کمتری می‌سازد. برای برخی از مردم، در بعضی جاها، خوراک، پوشاک و سرپناه برای زنده ماندن مهمتر از انتخاب صورت غذا، کمد لباس، یا نوع واحد مسکونی است. یا تکیه بر چنین ملاحظاتی می‌توان اختلاف میان سهراب و پریچهر را حل و فصل کرد. اما اگر از مردم خواسته شود تا مشخص کنند که چه جنبه‌هایی از زندگی برای آنان بیش از همه مهم است می‌توان به پیشرفتی دست یافت. آنها در خواهند یافت که وجود تفاوتها به معنی آن نیست که آنها هیچ‌گونه وجه مشترکی ندارند. احتمالاً آنان خواهند پذیرفت که در نیازهای مادی خاصی (مانند غذا، پوشاک، سرپناه) اشتراک دارند هر چند شیوه عملی برآورده ساختن آنها تا حدودی یک ترجیح شخصی است. حتی ممکن است بپذیرند که دلاری‌های خاصی مانند میزان کالری جذب شده در هر روز، داشتن یک پالتو یا چند متر مربع فضای زیست‌سجده‌های قابل قبولی برای مشخص ساختن کیفیت تغذیه، پوشاک یا مسکن‌شان است. آنها ممکن است اوقات فراغتشان را به شیوه‌های کاملاً متفاوتی سپری نمایند ولی بپذیرند که اگر مدت زمان فراغت سهراب بیشتر از پریچهر است سهراب از این نظر وضعیت بهتری دارد. اما اهمیت نسبی خوراک، پوشاک، سرپناه، اوقات فراغت و مانند آن در کیفیت کلی زندگی آنها ممکن است هنوز مورد مجادله و موضوع اختلافی صادقانه باشد.

بنابراین جای تعجب ندارد اگر گروهی معتقد باشند که مقایسه میان افراد یا گروهها برحسب کیفیت زندگی غیر عقلانی یا ناممکن است. برای مثال، در اقتصاد نوکلاسیک آنچه که برای مردم خوب است، موضوعی کاملاً شخصی محسوب می‌شود. افراد یا خانوارها با خرج کردن پولشان به صورتی که می‌خواهند میزان خوشنودی یا مطلوبیت‌شان را به حداکثر می‌رسانند، و هیچ‌کس دیگر بهتر از آنها نمی‌داند که چه چیز باید مصرف کنند. هر حکم خاصی در مورد اینکه برای به حداکثر رساندن مطلوبیت یا رفاه کل اجتماع چه کالاها و خدماتی با چه کیفیت یا نسبتی مورد نیاز است متضمن قضاوت‌های ارزشی است که مبادرت به آن حق اختصاصی اقتصاددانان نیست.

همچنین قضاوت اخلاقی در مورد ماهیت زندگی خوب یا در این مورد که چه کسی از اقلام مصرفی سهم بیشتر یا کمتری می‌برد کار اقتصاددانان نیست. بنابراین مقایسه کیفیت زندگی افراد یا گروههای اجتماعی در حیطه علوم اجتماعی که طبق فرض باید فارغ از ارزش باشد قرار نمی‌گیرد. عملکرد کامل بازار آزاد موجب می‌شود تا تمامی ترجیحات شخصی در مورد اینکه چه چیز و برای چه کسی تولید شود تجمیع گردد و رفاه جمعی بدون توسل به هیچ ملاک خاص جهانشمول به حداکثر خواهد رسید.

هر چند این دیدگاه فایده‌گرایانه معمولاً با حقوق سیاسی همراه می‌شود، می‌توان شکل مشابهی از نسبی‌گرایی را در سایر بخش‌های طیف ایدئولوژی سراغ گرفت. مارکسیست‌ها بر خصیصه تاریخی نیازهای بشر تأکید می‌کنند و برخی گروههای اجتماعی را به تحمیل ترجیحات خود به دیگران متهم می‌کنند. آنچه را که بازارها در هر زمان (و مکانی) فراهم می‌کنند، بازتاب آرزوها و آمال افرادی است که پول، قدرت یا چیزهای دیگری را در اختیار دارند که تعیین‌کننده نوع محصول در بازارهاست. در جهانی که تحت سلطه تجارتهای بزرگ است تولیدکنندگان و نه مصرف‌کنندگان نوکلاسیک حاکمیت دارند. موضعگیری دیگر در دوران ما این است که گفته می‌شود مردم گوناگون در زمانها و مکان‌های متفاوت دیدگاههای مختلفی درباره مهم‌ترین امور در زندگی و از جمله قواعد اخلاقی متفاوتی دارند و کسانی که ادعا می‌کنند بهتر از دیگران می‌فهمند مرتکب «امپریالیسم فرهنگی» می‌شوند. برای مثال، جنوامع صنعتی غربی که تعیین می‌کنند چه چیز برای جهان سوم بهترین است به این جرم متهم هستند. تأکید فرانوگرایی بر تفاوت و پست‌شمردن امور جهانشمول استحکام بیشتری به دیدگاه نسبی‌گرایانه در مورد کیفیت زندگی بشر می‌بخشد.

استدلال دیگر این است که برای مقایسه زندگی مردم ادراک جهانی از نیاز بشر امکان‌پذیر و در واقع ضروری است. مانند سهراب و پریچهر، انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها، یهودی‌ها و عربها، مردان و زنان هم می‌توانند تفاوت‌های خود را داشته

○ در جهان متحول

سده بیست و یکم که جوامع با ترتیبات نهادی جدید برای توزیع کالاها و خدمات کمیاب دست به گریبانند بحث عدالت اجتماعی یا اخلاقی بودن نابرابری بخت زندگی افراد همچنان زنده است.

باشند بدون اینکه این امر مستلزم فقدان هر گونه وجه اشتراکی میان آنها باشد. به عبارت دیگر، می توان بر حسب برخی نیازهای عام بشری فکر کرد؛ بدون اینکه لازم باشد و منکر درستی بنیان فردی، ملی و فرهنگی شیوه های بر آوردن این نیازها شد. همه ما برای زنده ماندن باید غذا بخوریم اما ممکن است غذاهای مختلفی انتخاب کنیم. پس میزان بر آورده شدن نیازهای جهانی مشخص بر اساس معیارهای سنجش پذیری چون میزان مصرف کالری یا فضای سرانه مسکونی مبنایی برای مقایسه کیفیت زندگی به دست می دهد. آنچه قطعاً ضروری می نماید، وجود مرجعی بیرون از فرد، گروه، مکان یا دوره تاریخی است که برای ورود به این بحث که کیفیت زندگی به چه چیزهایی وابسته است يك مدخل به شمار آید. و اگر تمامی افراد بشر دستکم در انسانیت مشترك هستند پس دستکم می توان آنچه را که برای حفظ این وجه مشترك لازم است (مثلاً حداقل مصرف مواد غذایی، پوشاک و سرانه) به عنوان نیازهای اساسی و جهانی بشر در نظر گرفت.

این رویکرد در کتاب دویال و گاتو (Doyal & Gough, 1991) وجود دارد و منجر به ارائه نظریه نیاز بشر شده است. این دو برخلاف اشکال گوناگون نسبی گرایی، استدلال می کنند که تمامی مردم در يك نیاز آشکار سهیم اند و آن اجتناب از صدمات جدی است. این صدمه فراتر از ناتوانی آشکار و زیان بار از حفظ بقای فیزیکی است و مشارکت اجتماعی ناقص یا بیگیری ناکامل اهدافی را هم که در هر محیط اجتماعی مشخص برای فرد ارزشمند است و بسته به فرهنگ، مکان و ... می تواند تفاوت کند در برمی گیرد. این هدف جهانی دو نیاز عمده و اساسی را به وجود می آورد. یکی نیاز به بهداشت طبیعی برای تداوم زندگی و توانمندی برای کار کرد مؤثر است و دیگری نیاز به استقلال فردی یا توانایی لازم برای انجام انتخاب های آگاهانه در این باره که چه کار باید کرد و در يك بستر اجتماعی مشخص چگونه باید به آن مبادرت کرد. این نیازهای اساسی به نوبه خود نیازهای واسطه دیگری را مطرح می سازد که عبارت است از:

- غذا و آب کافی برای تغذیه:

- مسکن محافظ مناسب؛

- يك محیط کاری غیر خطرناک؛

- يك محیط فیزیکی غیر خطرناک؛

- مراقبت بهداشتی مقتضی؛

- ایمنی در کودکی؛

- ارتباطات اولیه و مهم (مثلاً با سایر مردم)؛

- ایمنی فیزیکی؛

- ایمنی اقتصادی؛

- کنترل موالید سالم و بچه داری؛

- تعلیم و تربیت پایه.

در این باره که تمامی مردم در نیازهای فوق شريك هستند به دشواری می توان تشكيك کرد. میزان بر آورده شدن این نیازها را می توان با شاخصهای مناسبی اندازه گیری کرد. برای مثال دویال و گاتو پیشنهاد می کنند که بر آورده شدن نیاز به مسکن مناسب را می توان به وسیله نسبت مردم فاقد مسکن، نسبت ساختمانهایی که در مقابل هوای معمولی حفاظت شده اند، نسبت فقدان تسهیلات بهداشتی ایمن و نسبت افراد ساکن در هر اتاق، اندازه گیری کرد. در این صورت می توان بدون انکار آزادی مردم برای بیان ترجیحات فردی یا فرهنگی خود در ساختمان سازی، نمای ظاهری، طرح و نقشه و تزیینات خانه ها دست به مقایسه میان آنها زد.

این رویکرد نمایانگر عملی ترین تلاشها برای ایجاد مقایسه های جغرافیایی میان کیفیت زندگی افراد است. مفهوم کیفیت زندگی (نوسعه، سطح زندگی یا هر اصطلاح مناسب دیگری) با جزئیات بیشتر یا کمتر به عناصر تلفیقی یا اجزاء ترکیبی شکسته می شود. سپس شاخصهای ویژه ای برای شرایط سنجش پذیری تعبیه می شود که هر چه بیشتر معنای شرایط کلی تری چون مسکن کافی را نشان دهد. اینکه چنین روشهایی تا چه حد می تواند به صورت مؤثر در مقابل اتهام امپریالیسم فرهنگی مقاومت کند، به این بستگی دارد که اجرا کننده این روشها تا چه حد از تمایلات (معمولاً) انگلیسی آمریکایی یا اروپا محوری که می تواند ادعای مفاهیم جهانی کیفیت زندگی را مشوب سازد فاصله می گیرد.

شاخص های اجتماعی «ذهنی»

پیش از نگاه به کوششهایی که عملاً برای

○ مقایسه کیفیت

زندگی افراد یا گروههای اجتماعی در حیطه علوم اجتماعی که طبق فرض باید فارغ از ارزش باشد قرار نمی گیرد.

مقایسه جغرافیایی صورت گرفته است بایستی يك رویکرد جایگزین را به صورت خلاصه مد نظر قرار دهیم. اگر شگاکین هنوز بررد اندیشه وجود ملاک‌های جهانی اصرار ورزند، می‌تواند استدلال کنند که چگونگی گزارش دهی مردم از کیفیت زندگی خودشان ممکن است، مبنایی برای مقایسه فراهم آورد؛ البته مشروط بر اینکه یافته‌ها به وضوح آنچنان که در مورد دیدگاه‌های سهراب و پریچهر دیدیم متناقض و ناجور نباشد. برای مثال اگر از نمونه‌های آماری از مردم در کشورهای مختلف دعوت شود تا کیفیت زندگی‌شان را به کمک قائل شدن امتیازهای ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ برای عباراتی چون «خیلی خوب»، «خوب»، «بی تفاوت»، «فقیر»، «خیلی فقیر» توصیف کنند در این صورت مقایسه عددی میانگین‌های ملی امکان‌پذیر می‌شود. ولی واقعا این به چه معناست؟ قضاوت‌هایی که انجام خواهد شد قطعاً تا حد بسیار زیادی بازتاب تجارب محدود و از نظر جغرافیایی خاص، و چارچوب مرجع آنها شامل دوستان، همسایگان یا گذشته خودشان خواهد بود و نه دانش مربوط به چگونگی زندگی واقعی مردم در سایر کشورها. بدین ترتیب صرف اینکه در صد بیشتری از آمریکاییان در مقایسه با بریتانیاییها ممکن است زندگی‌شان را در حد «خیلی خوب» توصیف کنند، نمی‌تواند پایه

رضایتبخشی باشد که بر اساس آن نتیجه بگیریم زندگی در يك کشور واقعاً از کشور دیگر بهتر است. از چگونگی دیدگاه مردم نقاط مختلف درباره زندگی خودشان در مقایسه با شرایط قبلی زندگی‌شان می‌توان در سهای بیشتری آموخت. شاید این دیدگاه حکایت از آن داشته باشد که مردم برخی از مکانها قائل به پیشرفت بیشتری نسبت به سایر نقاط هستند. مقایسه میان دیدگاه‌های گروه‌های مختلف موجود در يك جامعه یا کشور هم گرچه کمتر خصلت جغرافیایی دارد باز می‌تواند آشکارکننده باشد. از ملاکهای کاربردی دیگری هم که معمولاً شاخصهای اجتماعی ذهنی خوانده می‌شوند می‌توان سودجست. یکی از این شاخص‌ها مطالعه عقیده مردم درباره اهمیت نسبی «حوزه»های مختلف زندگی است که در میان گروه‌های جمعیتی یا ساکنان مناطق مختلف فرق می‌کند.

با وجود این، تمامی اینگونه روشها دستخوش مشکلاتی است که در تحقیقات پرسشنامه‌های رسمی عمومیت دارد. یکی از مشکلات آن است که ذهنیت محقق ممکن است در قالب پرسشها روی پرسش شونده تأثیر بگذارد و دشواری ذاتی تحقیق درباره اندیشه‌های مردم پیرامون امری

○ تأکید فرانوگرای بر تفاوت و پست شمردن امور جهانشمول استحکام پیشستری به دیدگاه نسبی گرایانه در مورد کیفیت زندگی بشر می‌بخشد.

جدول شماره (۱) کیفیت ادراکی از زندگی در آفریقای جنوبی توسط گروههای نژادی ۱۹۸۳-۸۸

جنبه‌های زندگی	مردم راضی یا بسیار راضی به درصد							
	سفیديوستان		هندي‌ها		رنگین‌بوستان		آفریقای‌ها	
	۱۹۸۸	۱۹۸۳	۱۹۸۸	۱۹۸۳	۱۹۸۸	۱۹۸۳	۱۹۸۸	۱۹۸۳
بهداشت	۸۸	۹۱	۸۲	۹۰	۸۲	۹۰	۵۱	۶۷
مسکن	۹۲	۹۳	۷۱	۸۲	۶۸	۷۳	۴۵	۶۰
خدمات عمومی	۷۳	۸۰	۵۴	۶۸	۵۱	۵۵	۳۳	۳۹
شادمانی خانوادگی	۹۱	۹۳	۹۸	۹۴	۸۴	۹۲	۷۶	۸۳
تعلیم و تربیت	۷۴	۷۱	۶۰	۶۵	۶۴	۵۲	۲۶	۳۹
فرصتهای اشتغال	۷۳	۶۶	۳۵	۳۷	۴۶	۴۷	۱۷	۱۹
حقوق و مزد	۵۹	۷۰	۴۴	۵۵	۴۷	۵۷	۱۵	۲۶
خوراک	۹۵	۹۴	۸۹	۹۶	۸۹	۹۴	۵۹	۶۷
حق رأی	۹۳	۹۰	۴۸	۳۱	۴۴	۲۰	۱۹	۲۷
کلیت زندگی	۸۲	۸۹	۷۷	۸۹	۷۷	۸۱	۳۲	۴۸

خصوصی چون کیفیت زندگی را دو چندان سازد. يك مثال از شاخصهای اجتماعی ذهنی کافی به نظر می‌رسد. جدول (۱) نتایج يك بررسی درباره برداشت از کیفیت زندگی در آفریقای جنوبی بر اساس گروه نژادی افراد را نشان می‌دهد که بر تغییرات ایجاد شده در نسبت پاسخ‌دهندگان «راضی» یا «بسیار راضی» از جنبه‌های گوناگون زندگی خودشان در سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۸ دلالت دارد. تفاوت اندکی در سطوح گزارش شده رضایتمندی طبقات سفیدها، هندی‌ها و رنگین‌پوستان در اکثر ملاکها وجود داشت و حق رأی و فرصتهای اشتغال از موارد استثنایی به شمار می‌آمد. اما رضایتمندی در میان آفریقاییان (یا سیاهان) گرایش به کاهش داشت.

علاقه به مقایسه کیفیت زندگی (یا سطح توسعه) در سطح ملی از دهه ۱۹۶۰ پا گرفت و توجهات جدی را برانگیخت. دانشگاهیان، سیاستمداران و برخی از نویسندگان مردمی در دلمشغولی شایع به شکوفایی مادی و رشد اقتصادی تردید کردند و این خود موجب دامن زدن به بحثهایی بر سر هزینه‌های اجتماعی و بعداً هزینه‌های محیطی شد (برای مثال Mishan 1969). بطور مشخص کیفیت سنجشهای مالی (پولی) از شکوفایی و پیشرفت ملی چون تولید ناخالص ملی، یا درآمدهای سرانه مورد جالش قرار گرفت. فراخوان برای تقویت محتوای اجتماعی نظامهای حسابداری ملی به پا گرفتن حرکت موسوم به نهضت شاخصهای اجتماعی منجر شد (Smith 1973). این نهضت در میان متفکران ایالات متحده و اندکی بعد از آن در اروپای غربی قدرت گرفت.

نخستین نمونه‌ای که به وسیله دولت ایالات متحده منتشر شد «به سوی گزارش اجتماعی» نام داشت و در بریتانیا سالنامه‌ای به نام «روندهای اجتماعی» برای اولین بار منتشر گردید. «به سوی گزارش اجتماعی» تعریفی از شاخص اجتماعی به دست می‌داد که مکرراً مطرح شده بود: «آماره‌ای با جهت‌گیری مستقیم هنجاری که قضاوت‌های دقیق، جامع و متوازن درباره شرایط جنبه‌های اصلی جامعه را تسهیل می‌کند. این شاخص در تمامی موارد سنجش‌های بی‌واسطه برای رفاه است و تابع این تفسیر است که اگر با ثابت ماندن سایر موارد این شاخص در جهت «درست» تغییر کند، وضعیت سایر موارد بهتر می‌شود یا مردم مرفه‌تر می‌گردند».

نخستین گام برای جمع‌آوری شاخصهای ملی از سوی سازمان ملل متحد برداشته شد. نگرانی از بابت نابرابری‌های بین‌المللی در خصوص آنچه که اصطلاحاً «توسعه» خوانده می‌شد، با اذعان به این موضوع همراه شد که بول تنها مسئله مهم نیست و انگیزه‌ای برای جستجوی سنجش‌های مکملی برای تولید ناخالص ملی فراهم ساخت. يك نمونه

تغییرات حاصل شده طی پنج سال یاد شده نشان می‌دهد که کیفیت زندگی از دید تمامی آفریقاییان جنوبی در طول این زمان پر آشوب کاهش یافته است. ظاهراً تفاوت‌های موجود میان سفیدان، هندی‌ها و رنگین‌پوستان کاهش یافته باشد ولی شکاف میان این گروه‌ها و آفریقاییها افزایش یافته است. کاهش رضایتمندی کلی از زندگی در میان آفریقاییان در مقایسه با سایر گروهها قابل توجه است. چنین مطالعاتی می‌تواند سرچشمه‌های تنش اجتماعی را آشکار کند، همچنان که می‌تواند نشان دهد که چگونه مردم واقعاً در برابر فرصتهای نابرابر زندگی که با داده‌های عینی تر آشکار می‌شود از خود واکنش نشان می‌دهند.

مقایسه‌های «عینی»

بی‌گمان کنار هم قرار دادن رویکردهای ذهنی و عینی موجود برای مقایسه کیفیت زندگی تا حد زیادی ساده‌انگارانه است. هر گونه تلاش برای تعریف فارغ از شناخت نیازهای اساسی همانگونه که بایستی از بحث قبلی آشکار شده باشد آمیخته به يك محتوای ذهنی یا ارزش دار است. نهایتاً، زندگی خوب يك مسئله اخلاقی است و آنچه در موردش می‌توان گفت موضوع بحث فلسفی بی‌نتیجه و ناتمامی است. آنچه در ادامه می‌آید نشان می‌دهد که چگونه تلاشهای گوناگونی برای مقایسه مجموعه‌های جمعیتی به کمک نوعی مقیاس

○ صرف اینکه در صد بیشتری از آمریکاییان در مقایسه با بریتانیاییها ممکن است زندگی شان را در حد «خیلی خوب» توصیف کنند، نمی‌تواند پایه رضایتبخشی باشد که بر اساس آن نتیجه بگیریم زندگی در يك کشور واقعاً از کشور دیگر بهتر است.

ابتدایی در کار مؤسسه تحقیقات توسعه اجتماعی سازمان ملل دیده می‌شود. آنها داده‌های مربوط به ۴۲ متغیر را برای ۱۱۵ کشور در کنار هم قرار دادند و هدف‌شان دستیابی به توازن میان شاخصهای اجتماعی و اقتصادی و میان شاخصهای ساختاری (علت) و شاخصهای توسعه (معلول) بود. سپس فهرست متغیرها کونا نه شد و براساس قابلیت همبستگی با شاخصهای دیگر به ۱۸ «شاخص عمده» رسید (جدول ۲).

این شاخصها نمونه‌ای از انواع شرایطی است که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برای مقایسه‌های بین‌المللی انتخاب گردید (Smith 1977). مشهورترین تلاش توسط یک جغرافیدان این دوره (Berry 1960) صورت گرفت که ۴۳ متغیر را تحت عناوین زیر دسته‌بندی کرد: حمل و نقل، انرژی، بازده کشاورزی، ارتباطات و غیره، تولید ناخالص ملی، تجارت، وضعیت جمعیتی و «بقیه». وی تأکید خیلی زیادی بر پیش شرط‌های فنی توسعه اقتصادی داشت. در سایر مطالعات می‌شد

○ حتی ساده‌ترین تلاشها برای انجام مقایسه‌های بین‌المللی با استفاده از شاخصهای متعدد از ارائه پاسخ واضح به این پرسش که زندگی در کجا بهترین، بهتر یا بدتر است ناکام می‌ماند.

زده. گرچه این رویکرد به عنوان وسیله سنجش چیزی به گستردگی و کلیت توسعه یا کیفیت زندگی، جذاب بود ولی چند مشکل آشکار هم داشت. بسیاری از شاخصهای منفرد با یکدیگر همبستگی زیادی دارند (جدول ۲ را ملاحظه فرمایید)؛ و اساساً داستان مشابهی را درباره تفاوت کشورها بازگو می‌کنند. در حقیقت، آشکار شد که سرانه تولید ناخالص ملی (که عمده‌آز روش سازمان ملل متحد مستثنی شده بود) ضریب همبستگی

جدول (۲) شاخصهای عمده مورد استفاده در شاخص توسعه سازمان ملل متحد

شاخصها	میانگین همبستگی ۲ با سایر شاخصها
۱- امید زندگی در بدو تولد	۰/۷۴۴
۲- جمعیت موجود در سکو تنگانه‌های ۲۰۰۰۰ نفری و بیشتر (درصد از کل)	۰/۷۳۰
۳- مصرف سرانه پروتئین حیوانی در هر روز	۰/۷۹۱
۴- ثبت نام در مدارس ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان (درصد افراد دارای عمر ۵-۱۹ ساله)	۰/۷۷۷
۵- ثبت نام در آموزش حرفه‌ای (درصد افراد دارای عمر ۵-۱۹ ساله)	۰/۷۸۸
۶- تعداد متوسط افراد در اتاق	۰/۷۸۳
۷- توزیع روزنامه به ازای هر یکهزار نفر جمعیت	۰/۸۲۳
۸- تعداد تلفن به ازای هر یکصد هزار نفر جمعیت	۰/۷۶۲
۹- تعداد گیرنده‌های رادیو به ازای هر یکهزار نفر جمعیت	۰/۷۳۷
۱۰- جمعیت فعال در امور اقتصادی مانند حمل و نقل و غیره	۰/۷۶۹
۱۱- تولید کشاورزی به ازای هر کارگر مرد کشاورزی (برحسب دلار)	۰/۸۳۹
۱۲- نیروی کار بالغ مذکر در بخش کشاورزی (درصد از کل)	۰/۸۰۹
۱۳- مصرف سرانه برق (کیلووات)	۰/۶۸۷
۱۴- مصرف سرانه فولاد (کیلوگرم)	۰/۷۶۹
۱۵- مصرف سرانه انرژی (به کیلوگرم برحسب ذغال سنگ)	۰/۷۶۰
۱۶- تولید ناخالص ملی حاصل از صنعت (درصد از کل)	۰/۵۳۲
۱۷- تجارت سرانه خارجی (مجموع واردات و صادرات [به دلار])	۰/۷۳۷
۱۸- حقوق بگیران و مزد بگیران (درصد فعالیت اقتصادی)	۰/۷۵۰

منبع جدول: مک گراناهان و دیگران (۱۹۷۰)

میانگین آنها برای تعیین نمره شاخص توسعه انسانی هر کشور به کار می‌آید.

جدول (۳) داده‌های مربوط به شاخص توسعه را برای تعدادی از کشورهای از پایین‌ترین رتبه از نظر شاخص توسعه انسانی (نیجر) تا دهمین رتبه از پایین و بعد از آن تا بالاترین رتبه (ژاپن) در میان ۱۳۰ کشوری نشان می‌دهد که در مورد آنها محاسبات لازم انجام شده است. سه ستون اول، داده‌های اصلی را نشان می‌دهد. در ستون چهارم شاخص توسعه انسانی و سپس رتبه هر کشور از نظر شاخص توسعه انسانی و بعد از آن رتبه سرانه تولید ناخالص داخلی کشور آمده است که برای بررسی تطبیقی به کار می‌آید (توجه کنید که رتبه نخست دلالت بر پایین‌ترین امتیاز دارد و ۱۳۰ دلالت بر بالاترین امتیاز). در حالی که شاخص تا حد زیادی تولید ناخالص داخلی را نشان می‌دهد ولی تفاوت‌های اساسی با آن دارد، در اینجا کافی است نشان دهیم که شاخص توسعه انسانی کشورها را متفاوت با سنج‌های مالی مرسوم تر رتبه‌بندی می‌کند.

شاخص توسعه انسانی هم مانند دیگر شاخصها در معرض انتقادات قرار گرفته است. یک مفسر (Nasar 1992) نشان داده است که تغییرات ظریفی در اندازه‌گیری می‌تواند سبب تفاوت بارز در رتبه‌بندی ملتهای خاص شود. برای مثال در سال ۱۹۹۰، شاخص توسعه انسانی به ژاپن رتبه اول و ایالات متحده آمریکا رتبه هفتم را داد. اما اگر این شاخص با در نظر گرفتن نابرابری توزیع درآمد در درون کشورها تعدیل شود ژاپن مجدداً در رتبه اول قرار می‌گیرد ولی ایالات متحده آمریکا حائز رتبه نهم می‌گردد. با تعدیل شاخص بر اساس نابرابری جنسی (زن و مرد)، فنلاند در رتبه اول قرار می‌گیرد و ایالات متحده آمریکا به رتبه دهم تنزل می‌یابد.

بنابر این حتی ساده‌ترین تلاشها برای انجام مقایسه‌های بین‌المللی با استفاده از شاخصهای متعدد از ارائه پاسخ واضح به این پرسش که زندگی در کجا بهترین، بهتر یا بدتر است ناکام می‌ماند. برخی با استدلال به سود یک شاخص منفرد به این پرسش پاسخ می‌دهند. بدیهی است که درآمد یا رشد تولید سرانه خیلی مهم است. زیرا حکایت از دسترسی بویژه فقرا به منابع مستقیم برای رفع

بالایی به اندازه ۰/۸۹ با شاخص مرگب توسعه حاصل از هجده شاخص عمده دارد. شاخص‌های مرگب می‌توانند مسئله همپوشی و زواید داده‌ها را برطرف کنند. ولی روشهای آماری مورد نیاز برای ایجاد آنها برای بیشتر سیاستمداران یا مردم معمولی قابل فهم نیست و همین، نتایج را بی‌معنی جلوه می‌دهد. مضافاً اینکه دقت داده‌های عددی گردآوری شده درباره بسیاری شرایط در کشورهای که فاقد روشهای معتبر شمارش و جمع‌بندی هستند قابل تردید است و تعاریف هم می‌تواند از کشوری به کشور دیگر تغییر کند. بنابر این اصلاحات بعدی در شاخص توسعه مورد نظر سازمان ملل متحد عاقبت نیاز به سادگی بیشتر و داده‌های کمتر را البته بدون اینکه فقط به یک سنجه مالی (بولی) منفرد خلاصه شود آشکار ساخت.

یک تدبیر ساده که در متون توسعه چهره ممتاز و برجسته‌ای دارد، شاخص کیفیت فیزیکی زندگی (PQLI) است (Morris 1979). این شاخص، میانگین سه شاخص میزان مرگ و میر کودکان، امید زندگی و سواد پایه است. اخیراً برنامه توسعه ملل متحد (UNDP 1990) شاخص توسعه انسانی (HDI) را با همان درجه از سادگی معرفی کرده است. این شاخص امید زندگی در بدو تولد (به سال) و میزان باسوادی بزرگسالان (به درصد) و سرانه تولید ناخالص داخلی بر حسب دلار را که از نظر برابری قدرت خرید تعدیل شده است در خود فراهم می‌آورد. برای هر یک از این شاخصها یک مقدار حداقل و یک مقدار «مطلوب» در نظر گرفته شده است؛ حداقل یعنی پایین‌ترین مقدار ملی که واقعاً مشاهده شده است؛ در حالی که سطوح مطلوب در آن زمان عبارت بود از حداکثر ۷۸ سال برای امید زندگی (مانند ژاپن)، ۱۰۰ درصد برای باسوادی بزرگسالان و ۴۸۶۱ دلار برای تولید ناخالص داخلی که میانگین خط فقر رسمی برای ۹ کشور صنعتی در ۱۹۸۷ بود. برای تولید ناخالص داخلی به جای رقم مطلق دلار از لگاریتم آن استفاده شده است تا روشن شود که هر چه قدرت خرید بالاتر رود نیازهای کمتری را با صرف هر یک دلار اضافی می‌توان برآورده ساخت. سپس مقادیر حداقل و مطلوب را روی مقیاس در نقاط صفر تا یک برای هر یک از شاخصها مشخص می‌شود و

○ در سطح يك کشور تفاهم بیشتری بر سر مؤلفه‌های يك زندگی خوب وجود دارد. در حالی که در کشورهای مختلف، سنتهای فرهنگی گوناگون نظرات متفاوتی ایجاد می‌کنند.

نظرات متفاوتی ایجاد می کنند.

بیشترین مطالعات درون کشوری در ایالات متحده آمریکا انجام شده است. این تحقیقات از پژوهشهای آکادمیک با شیوه‌های پیچیده و پیشرفته و اغلب با یک چارچوب نظری صریح در انتخاب معیارها تا اقدامات ژورنالیستی در رتبه‌بندی مکانها را که ممکن است نتایج معروف اما عمیقاً معیوبی را به وجود آورد در بر می گیرد. کاتر (Cutter 1985) بررسی جامعی از این مطالعات انجام داده است. تاریخ اولین مطالعات به دهه ۱۹۳۰ بر می گردد. بریزه مطالعات آنگوف (Angoff) و منکن (Menken) در سطح ایالتی و تورندایک (Thorndike) در سطح شهر. تلاشهای بعدی شامل تحقیقات عمده در هر دو سطح ایالتی و شهرها توسط لیو (Liu 1973, 1975) است.

معیارهای مورد پذیرش «لیو» ارزش برشمردن را دارد (البته فقط طبقات اصلی) زیرا نماینده نوع شرایط منظور شده در چنین مطالعاتی است. معیارهای «لیو» در سطح ایالتی عبارت بودند از: موقعیت فردی (برای مثال فرصتهایی برای خود ارتقای)؛

نیازهای فردی و توان جامعه برای ارائه خدمات عمومی دارد. اما همه چیزهای مهم در پول انعکاس نمی یابد و معمولاً مشاهده شده است که با افزایش ثروت ملی، سطح زندگی یا سطح توسعه به همان نسبت بالا نمی رود (Smith 1979:73).

گاه امید زندگی به عنوان یک عامل جایگزین پول پیشنهاد می شود، اما عمر طولانی می تواند رقت انگیز باشد. بنا بر این در خاتمه بایستی اذعان داشت که مقایسه جغرافیایی کیفیت زندگی باید با دشواری های مفهومی و عملی ملازم با کاربرد معیارهای متعدد کنار بیاید.

مطالعات مربوط به تفاوت های موجود در کیفیت زندگی در سطح یک کشور از برخی مشکلات مقایسه های بین المللی مبراست. برای مثال داده های عددی مربوط به بخشهای مختلف یک کشور احتمالاً با استفاده از تعاریف یکسان و با درجات مشابهی از دقت تهیه می شود. در صورتی که برای کشورهای متفاوت چنین نیست. در سطح یک کشور تفاهم بیشتری بر سر مؤلفه های یک زندگی خوب وجود دارد. در حالی که در کشورهای مختلف، سنت های فرهنگی گوناگون

○ کیفیت زندگی هم فردی و هم اجتماعی است که این دو جنبه متقابلاً به هم وابسته اند. ممکن است سطوح فردی رضایتمندی از زندگی را اندازه بگیریم، اما اینکه نیازها چگونه بر طرف می شوند موضوعی صرفاً شخصی نیست یا بندرت چنین است.

جدول (۳) شاخص توسعه انسانی برای نمونه ای از کشورها

نام کشور	امید زندگی به سال (۱۹۸۷)	پاسوادی بزرگسالان به درصد (۱۹۸۵)	سرانه تولید ناخالص داخلی بر حسب دلار (۱۹۸۷)	شاخص توسعه انسانی	رتبه براساس شاخص توسعه انسانی	رتبه بر حسب سرانه تولید ناخالص داخلی
نیجر	۴۵	۱۴	۴۵۲	۰/۱۱۶	۱	۲۰
بنین	۴۷	۲۷	۶۶۵	۰/۲۲۴	۱۰	۲۸
زئیر	۵۳	۶۲	۲۲۰	۰/۲۹۴	۲۰	۵
غنا	۵۵	۵۴	۴۸۱	۰/۳۶۰	۳۰	۳۷
کامبوج	۴۹	۷۵	۱۰۰۰	۰/۴۷۱	۴۰	۲
برمه	۶۱	۷۹	۷۵۲	۰/۵۶۱	۵۰	۱۱
تونس	۶۶	۵۵	۲۷۴۱	۰/۶۵۷	۶۰	۷۰
مغولستان	۶۴	۹۰	۲۰۰۰	۰/۷۳۷	۷۰	۵۷
برزیل	۶۵	۷۸	۲۳۰۷	۰/۷۸۲	۸۰	۸۵
رومانی	۷۱	۹۶	۳۰۰۰	۰/۸۶۳	۹۰	۸۴
یوگسلاوی	۷۲	۹۲	۵۰۰۰	۰/۹۱۳	۱۰۰	۹۰
آلمان شرقی	۷۴	۹۹	۸۰۰۰	۰/۹۵۳	۱۱۰	۱۱۵
فنلاند	۷۵	۹۹	۱۲۷۹۵	۰/۹۶۷	۱۲۰	۱۲۱
ژاپن	۷۸	۹۹	۱۳۱۳۵	۰/۹۹۶	۱۳۰	۱۲۶

منبع: برنامه توسعه سازمان ملل متحد (از داده های باز تولید شده در: The Economist, 26 May 1990, p. 111)

یعنی شرایط مورد سنجش که در نوعی شاخص مرگب منظور شده است.

۳- چگونه سرزمین (جهان، کشور، یا شهر) تقسیم‌بندی می‌شود: واحدهای ملی، محدوده‌های ناحیه‌ای، محلات شهری.

در عمل پرسش «چه کسی» معمولاً به کل جمعیت باز می‌گردد مگر اینکه دلیل منطقی محکمی برای خلاف آن موجود باشد. اما تجربه متفاوت و نابرابر همجنسان یا همزادان هم می‌تواند مدنظر باشد. در مورد پرسش «چه چیز»، شرایط مرتبط با سطح زندگی یا کیفیت زندگی انتخاب می‌شود. هر یک از اینها به وسیله شاخصهای عددی‌ای که به دقت انتخاب شده‌اند تا اعتبار شرایط مورد نظر حفظ شود و از نظر تعداد هم محدود نگه‌داشته شده‌اند تا از پیچیدگی ناشی از تنوع شاخصها جلوگیری گردد سنجش می‌شوند. داده‌ها باید جدیدترین داده‌ها باشند، مگر اینکه مطالعه تاریخی یا بررسی سری زمانی مورد نظر باشد. هر یک از شاخصها یک تفسیر هنجاری دارند، برای نمونه بالا بودن ارزش هر شاخص خوب و ارزشهای پایین، بد انگاشته می‌شود. تقسیم‌بندی سرزمین ممکن است ناشی از برخی تجزیه و تحلیل‌های قبلی مثلاً منطقه‌بندی یا ناحیه‌بندی شهری باشد، اما اغلب صرفاً داده‌های موجود تقسیم‌بندی مناسب یا ضروری را نشان می‌دهد.

باید اذعان داشت که در هر مرحله از این فرایند دآوری‌های قابل مناقشه‌ای مطرح می‌شود. برای مثال، هر یک از شرایط را می‌توان به وسیله شاخصهای جایگزین سنجید. مثلاً بهداشت به وسیله نرخ مرگ و میر، بیماری و ناتوانی قابل سنجش است. برخی از تفسیرهای هنجاری ممکن است جای تردید داشته باشد. برای مثال، زیاد بودن تعداد تخت‌های بیمارستان نسبت به جمعیت ممکن است دلالت بر خوب بودن نحوه خدمات رسانی بهداشتی داشته باشد یا دلالت بر وجود جمعیتی بسیار مستعد بیماری باشد یا اینکه حتی می‌تواند نشان دهد که مردم به جای اینکه درمان شوند و به خانه بازگردانده شوند در بیمارستان نگهداری می‌شوند.

آمارهایی که شرایط گوناگون را می‌سنجد تنها در صورتی می‌توان مستقیماً مقایسه کرد که از نظر

- برابری فردی (برحسب نژاد، جنس)؛
- شرایط زندگی (اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی)؛

- کشاورزی (درآمد، مکانیزاسیون، ارزش تولید و غیره)؛

- تکنولوژی (برای مثال نیروی انسانی علمی)؛
- وضع اقتصادی (درآمد، اشتغال و غیره)؛

- آموزش و پرورش (نام‌نویسی در مدرسه، اتمام دوره، منابع)؛

- تندرستی و رفاه (خدمات پزشکی، سطح بهداشت و غیره)؛

- حکومت ملی و محلی (مشارکت شهروندان، حرفه‌ای‌گرایی و غیره)؛

در خصوص شهرها لیبو اجزاء عمده کیفیت زندگی را به شرح زیر شناخته بود:

- اقتصادی (بهبودی فردی و بهداشت جامعه)؛
- سیاسی (فعالیت‌های فردی و حکومت محلی)؛

- محیطی (فردی، نهادی و طبیعی)؛
- بهداشت و آموزش و پرورش (فردی و اجتماعی)؛

- اجتماعی (توسعه فردی، برابری و شرایط جامعه).

مانند مقایسه‌های بین‌المللی رویکردهای متفاوت نتایج متفاوتی را هر چند با الگوهای جغرافیایی مشابه، به بار می‌آورد.

تعدادی از شهرها از نظر کیفیت زندگی برای مطالعه جالب توجه بوده‌اند. تحقیقات اولیه در ایالات متحده آمریکا عبارتند از تحقیق دیکسون (Dickinson 1972) درباره گینسویل در ایالت فلوریدا و تحقیق بدرمن (Bederman, 1974) درباره آتلانتا در ایالت جورجیا.

این بخش را به جای عمیق شدن در مطالعات موردی با چکیده‌ای از مشکلات اصلی ساخت

شاخص کیفیت زندگی سرزمینی به پایان خواهیم رساند. در پاسخ به این سه پرسش که «چه کسی چه چیزی را در کجا به دست می‌آورد» (Smith

1974) سه مسئله زیر به دقت مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- تجربه چه کسی مورد بحث است؟ کل مردم

یا زیرمجموعه‌های نژادی، جنسی و غیره آن؟

۲- آنها چه چیزی به دست می‌آورند؟ این

○ ممکن است اولویت‌های شخصی افراد تابع برخی ضروریات که آشکارترین آنها بقاست باشد ولی حتی در چنین حالتی این امکان وجود دارد که زندگی را فدای اهداف متعالی تری کنند.

○ بر اساس معیار پهنه پارتو نمی توان هیچ کس را در هیچ کجا مرغه تر ساخت مگر آنکه رفاه کس دیگری در جایی دیگر لطمه بیند.

می کنند که فاقد عمق و درک فرایند می باشند. این خطر هست که ایجاد ستونی از اعداد که می توان آن را به نقشه نیز در آورد و روشی که برای آن به کار می رود خود تبدیل به هدف شود. محدودیت های این نوع مطالعه سرعاً تشخیص داده شده همانطور که تجربه گرایی این رشته که در ابتدا دلمشغول مناسبیت اجتماعی بود جای خود را به توجه ساختاری تر به فرایند داد. پیگردی این تحول خارج از بحث حاضر است؛ اینجا تنها به برخی دیدگاه ها در مورد فرایند که در جریان اصلی گفتمان ناظر بر کیفیت زندگی یا گرفته است اشاره می کنیم. کیفیت زندگی هم فردی و هم اجتماعی است که این دو جنبه متقابلاً به هم وابسته اند. ممکن است سطوح فردی رضایتمندی از زندگی را اندازه بگیریم، اما اینکه نیازها چگونه بر طرف می شوند موضوعی صرفاً شخصی نیست یا بندرت چنین است. حتی رایبسون کرو زونه از کمک «جمعه» بهره مند می شد. همانطور که شاعری به نام جان داون (John Downe) خاطر نشان می کند: ما همه در قالب خانواده و اجتماع محلی به هم وابسته ایم. معاش خود را از آنها می گیریم و در تأمین زندگی به آنها کمک می کنیم. بین المللی ساختن روابط اقتصادی و ماهیت جهانی تهدیدات زیست محیطی، احساس و واقعیت روابط متقابل را در مقیاس جهانی تقویت می کند.

با وجود این، برای تفسیر چگونگی رفع نیازهای انسانی به شیوه های فردگرایانه کوششهایی صورت گرفته است. اقتصاد نو کلاسیک نمونه بجایی است که تأکید خود را بر به حداکثر رساندن مطلوبیت فردی و تمایل به ناچیز نشان دادن محدودیت های فوق العاده متغییری دارد که بر امکانات مصرف مردم تحمیل شده است. آنچه موضوعیت بیشتری برای درک این مسئله دارد که رفتار بالفعل مردم چگونه است مفهوم سلسله مراتب نیازهاست که در ابتدا بوسیله مزلو (Maslow 1954) عنوان گردید. استدلال مزلو این است که همزمان با برطرف شدن نیازهای «لازلمتر» نیازهای سطح بالاتری پدیدار می شود. از نظر مزلو سلسله مراتب نیازها چنین است: بقا یا مبارزه برای زنده ماندن، ایمنی از خطرات فیزیکی، تعلق و عشق، احترام یا منزلت، و سرانجام خود شکوفایی

واحدها و مقیاس یکسان باشد، نه اینکه بر حسب پوند، دلار، درصدها یا نسبت های جمعیت باشد. تبدیل داده های مربوط به شرایط متفاوت به یک شکل قابل مقایسه نیز گامی اساسی در تلفیق آنهاست و برای ایجاد یک شاخص مرکب (مانند شاخص توسعه انسانی) ضروری است. ساده ترین روش تبدیل، رتبه بندی است. اما این روش اطلاعات موجود در فاصله مشاهدات را از ایل می کند. تبدیل پذیرفته شده معمول، محاسبه نمره استاندارد است که در آنها میانگین هر یک از متغیرها صفر در نظر گرفته می شود و انحراف معیار یک و بدین ترتیب هم میانگین و هم توزیع داده ها یکسان می شود. سپس می توان با جمع بندی نمرات هر واحد سرزمینی یک شاخص مرکب به دست آورد. ساختن چنین شاخص مرکبی تلویحاً بر این فرض استوار است که هر یک از شرایط انفرادی دارای اهمیت یکسانی است. ولی می توان آنها را بر حسب میزان اهمیت نسبی شان در کمک به کیفیت زندگی وزن دار کرد. متأسفانه نظریه راهگشایی که نشان دهد چگونه می توان وزن های یاد شده را به دست آورد وجود ندارد که این خود مبین فقدان اجماع علمی یا مردمی بر سر چیستی کیفیت زندگی است.

یک رهیافت ممکن انجام نظر سنجی است. برای مثال می توان از مردم خواست تا هر یک از شرایط را رتبه بندی و سپس میانگین آنها را پیدا کنند. برای وزن دار کردن یک شاخص مرکب ضروری است ارزش هر یک از شاخص های اولیه را در اندازه اهمیت نسبی آن ضرب کنیم: نمونه هایی از این نوع را می توان در کارهای اسمیت پیدا کرد. با توجه به هزینه بر بودن نظر سنجی در عمل استفاده از وزن دهی افتراقی بر اساس افکار عمومی معمول نیست. اگر افکار عمومی پذیرفته شود، احتمالاً وزن دهی بر اساس افکار خبرگان انجام می گیرد که ممکن است پای اتهام امپریالیسم روشنفکری را به میان آورد یا از برخی فنون پیچیده مانند تحلیل عامل ها که خود نوعی امپریالیسم فنی است، استفاده شود.

از الگو تا فرایند

روش های جغرافیایی از نوع موارد فوق الذکر دیدگاهی تک بعدی درباره کیفیت زندگی ایجاد

○ توجه به کیفیت زندگی، جغرافیدان را به ناچار به سوی پرسش از عدالت اجتماعی سوق می دهد.

یا نیاز به فعلیت رساندن خود. برخی افراد در بعضی نقاط (برای مثال در کمربند گرسنگی در آفریقای مرکزی) دلمشغول زنده ماندن هستند. دیگران از تأمین نیازهای اساسی تر آزاد هستند و در جستجوی کسب موقعیت در نوع خاصی از مصرف یا رفتار می باشند. اما اشتباه است اگر نتیجه بگیریم که رفع نیازهای فردی همیشه از چنین نظم معقولی تبعیت می کند. يك خانواده فقیر ممکن است هنگام مصرف يك مال بادآورده تهیه يك خوراك اشرفانی یا تلویزیون بزرگ را بر رفع نیازهای اساسی خود ترجیح دهد. ممکن است اولویتهای شخصی افراد تابع برخی ضروریات که آشکارترین آنها بقاست باشد ولی حتی در چنین حالتی این امکان وجود دارد که زندگی را فدای اهداف متعالی تری کنند.

برداشت‌های اجتماعی کلی تر از چگونگی ارتقاء کیفیت زندگی هم متضمن نوعی اولویت بندی نیازهاست. این گامی مهم در ورای فهرستی غیر تفارقی از معیارها و ملاکهاست. تحقیقات اولیه در مورد مفهوم توسعه که سازمان ملل متحد محرك آن بود نمونه خوبی به دست می دهد. در ونوسکی (Drewnowski 1974) بین «وضع رفاهی» مردم و «سطح زندگی» تمایز قائل شد و معتقد بود که وضع رفاهی به سطح زندگی وابسته است. اورفاه را بر حسب وضع جسمی مردم (رشد فیزیکی)، وضع آموزشی (رشد فکری)، و وضع اجتماعی (مشارکت و وفاق اجتماعی) تعریف می کرد. سطح زندگی شامل خوراك، پوشاك، سرپناه، بهداشت، آموزش، اوقات فراغت، امنیت، محیط اجتماعی و محیط طبیعی می شود. درست مانند ذخیره نقدی مردم که بوسیله جریانات درآمدی تأمین می شود وضع رفاهشان نیز از سطح زندگی شان ناشی می شود. این خیلی شبیه به رابطه بین نیازهای اساسی و واسطه است. چنین مفاهیمی پایه ای برای مدل فرایند عمومی رفع نیازهای انسان فراهم می سازد.

ساخت چنین مدلی دشواری های زیادی دارد. مهمتر از همه اینکه روابط علت و معلولی بخوبی درك نشده است. برای نمونه روشن نیست که چگونه وضع فیزیکی یا فکری ملت می تواند به بهترین شکل بوسیله هزینه کردن میزان مشخصی

پول بیشتر برای خدمات بهداشتی یا آموزشی تقویت شود. تعریف نتایج، بر حسب وضعیت فیزیکی یا فکری، مورد مناقشه خواهد بود. برای مثال آیا سطح بهداشت به وسیله نرخ مرگ و میر، بهتر سنجیده می شود یا به وسیله توانایی زندگی برای داشتن عملکردی موثر؟ روشن نیست که بهداشت (به هر صورتی که تعریف شده باشد) با صرف هزینه های هر چه بیشتر برای خدمات بهداشتی (از جمله برای بیمارستانها، دکتراها یا پرستارها، مراقبتهای واکنشی یا پیشگیرانه) به بهترین نحو بهبود می یابد یا به وسیله بهبود مسکن مردم، ایمنی در کار، یا آسیب پذیری در برابر بیکاری که همگی بر وضع فیزیکی آنها تأثیر گذارند.

ریشه یابی این مسئله به عقیده ای باز می گردد که در برخی نقاط وجود دارد و بر اساس آن رفع نیازهای انسانی، در مفهوم وسیع چگونگی تعیین کیفیت زندگی، قابل مقایسه با تولید کارخانه ای است. چگونگی تولید بیشترین پیراهن یا ماشین لباسشویی از يك سرمایه گذاری مشخص شیوه نسبتاً ساده ای در تخصیص بهینه منابع دارد. این پرسش که چگونه بیشترین نتیجه را از هزینه کردن برای خدمات اجتماعی به دست آوریم بمراتب پیچیده تر است زیرا بازده خدمات اجتماعی به اندازه بازده يك کارخانه مشخص نیست. در حوزه های محدودی از فعالیت شواهد نشان می دهد که برخی اقدامات خاص مؤثرتر و اقتصادی تر از اقدامات دیگر است. اما هیچ گونه روش عینی یا علمی برای نمایش این مسئله وجود ندارد که بهداشت ملی چگونه به بهترین نحو بهبود می یابد یا دولت با جانبداری از بهداشت، آموزش یا جلوگیری از جرم و جنایت می تواند زندگی مردم را بهبود بخشد و جای تردید است که روشهای معاصر ارزیابی رقوم عملکرد ساز و کارهای بازار بتواند تخصیص منابع را به شکل متقاعدکننده تری تعیین کند. این ممکن است فقط توجه ما را معطوف به این کند که چه چیزهایی را آسان تر از همه می توان اندازه گیری کرد. مفهوم بهبود وضعیت بدنی، فکری یا زندگی مردم در ابهام باقی خواهد ماند، زیرا مفهوم انسانی است.

بی تردید در عرصه سیاسی است که بسیاری از

وجود گروه‌های به شدت محروم در جامعه می‌تواند به شکل مستقیم‌تری هم بر سایر گروه‌ها اثر بگذارد. آنها نیاز به هزینه کرد در قالب پرداخت مزایای بیکاری و تأمین اجتماعی دارند و هنگامی که بی‌تظمی‌های مدنی بالا بگیرد ممکن است بافت اجتماعی را تهدید کنند. در حقیقت نابرابری در برخی کوششهایی که به منظور تعیین شاخصهایی اجتماعی صورت گرفته منظور شده است. اما در جهانی که فاصله بین ثروتمندان و فقرا هم در دل هر کشور و هم در میان ملت‌ها وسیع‌تر می‌گردد، نیاز به تأکید بیشتری بر نابرابری وجود دارد.

مفهوم رفاه در اقتصاد نو کلاسیک گرچه مورد انتقادات موجهی قرار گرفته است برای متبلور ساختن محتوای دیدگاهی فراگیر درباره کیفیت زندگی که شامل چگونگی «توزیع» هم می‌شود مفید است. در روش سنتی، وقتی که ترکیب بهینه کالاها به بهترین شیوه ممکن در میان مردم توزیع شود، رفاه جامعه به حداکثر می‌رسد. بر اساس معیار بهینه پارتو نمی‌توان هیچ کس را در هیچ کجا مرفه‌تر ساخت مگر آنکه رفاه کس دیگری در جایی دیگر لطمه بیند.

جستجو و پیشرفت عملی کیفیت زندگی نه فقط به اطلاعات مربوط به ساختار واقعی و نحوه توزیع تولید جامعه در عمومی‌ترین مفهوم کلمه نیاز دارد، بلکه باید پرسید چه کسی باید چه چیزی را از کجا و چگونه به دست آورد.

بنابراین توجه به کیفیت زندگی، جغرافیدان را به ناچار به سوی بررسی از عدالت اجتماعی سوق می‌دهد. این موضوع در سال‌های اولیه جنبش مناسبت اجتماعی مورد توجه بسیار بوده اما بعدها این علاقه فرو نشست. با وجود این، امروز علاقه مجددی به عدالت اجتماعی پا گرفته است که با موضوعات عملی مرتبط با تغییرات اجتماعی در بخش‌های مختلف جهان (بطور مثال اروپای شرقی و جنوب آفریقا) و نیز با برخی مسائل تئوریک معاصر (برای مثال فرانوگرایی و سیاست‌های افتراق) در پیوند است. یکی از شماره‌های ویژه مجله جغرافیای شهری (Laws 1994) این روند را نشان می‌دهد. خارج از حیطه جغرافیا متون مربوط به عدالت اجتماعی به رشد خود ادامه می‌دهد و یک

تصمیمات مربوط به فرایند رفع نیازهای بشری گرفته می‌شود. از قرار معلوم مردم برای خط‌مشی سیاسی حزب در هنگام انتخاب نمایندگانشان ملاحظات زیادی را در نظر می‌گیرند. بعنوان مثال کم و زیاد شدن تمایلشان بستگی دارد به اینکه در وعده‌های تبلیغاتی اولویت به خدمات بهداشتی داده شود یا به نیروی پلیس. درباره میزان تأثیر نسبی کارگزاری‌های عمومی و شرکتهای خصوصی در تدارک خدمات ادعاهای متعارضی وجود دارد که منعکس کننده پای‌بندی‌های ایدئولوژیک است و نه گواه تجربیات جایگزین. نتایج عملی می‌تواند به خوبی معرف چگونگی تقسیم قدرت درون یک جامعه و ساختارهایی باشد که چنین وضعیتی را به وجود آورده است و نه ملاحظه سنجیده کیفیت مطلوب زندگی.

نابرابری، رفاه و عدالت اجتماعی

در اینجا باید به بحث پیرامون برخی مباحث گسترده که تاکنون مسکوت گذاشته شده است، پرداخت. با گذار از کنجکاری جغرافیایی سنتی در خصوص تفاوت‌های ناحیه‌ای و رفتن به سوی مباحث مربوط به نابرابری فضایی وارد وادی اخلاقیات می‌شویم. مشاهده اینکه مردم در مکان‌های متفاوتی به اشکال گوناگون زندگی می‌کنند لزوماً اشارات ضمنی اخلاقی به همراه ندارد. اما قضاوت در مورد کیفیت زندگی ناگزیر بر سنجشهایی را در مورد مفاهیم خوب یا بد، بهتر یا بدتر مطرح می‌کند.

بدیهی است که فرصت‌های زندگی انسان‌ها بر اساس اینکه چه کسی کجا زندگی می‌کند به صورت نابرابر توزیع شده است. الگوهای جغرافیایی توسعه یا شاخصهای اجتماعی سرزمینی این را به وضوح آشکار می‌سازد، و درجه نابرابری را می‌توان از راه‌های گوناگونی اندازه‌گیری کرد. اما نابرابری ابعاد وسیعتری از این دارد و کیفیت زندگی مفهومی گسترده‌تر از توزیع نابرابر دارایی‌ها دارد. نابرابری را باید ویژگی ذاتی هر گونه تصویری از کیفیت زندگی دانست. در سطح فردی تنها معبودی از افراد نسبت به شرایط دیگران بی‌اعتنا هستند. باز به گفته جان دون «مرگ هر فرد مرا به تحلیل می‌برد چون متعلق به نوع بشر

○ پیشنهاد الزاست
دایره بر اینکه ترتیبات
اجتماعی بایستی بر حسب
اثری که بر فقیرترین
اعضای جامعه دارند مورد
قضاوت قرار گیرند. به
عبارات دیگر، باید به
اقداماتی که به سود فقرا
تمام می‌شود اولویت داد.

جنبه مهم آن تجدید علاقه به عدالت اجتماعی در کارهای جان رالز (Rawls 1971) است.

بحث بر سر توزیع عادلانه منافع و مسئولیت‌های جامعه موضوع مباحثات بی‌نتیجه دوهزار ساله بوده است. این موضوع به همان مبهمی تعریف خود زندگی است. اما یک مؤلفه اصلی در نظریه رالز وجود دارد که به نظر می‌رسد به شکل خاصی مرتبط با جهان معاصر است. این مؤلفه پیشنهاد رالز است دایر بر اینکه ترتیبات اجتماعی بایستی بر حسب اثری که بر فقیرترین اعضای جامعه دارند مورد قضاوت قرار گیرند. به عبارت دیگر، باید به اقداماتی که به سود فقرا تمام می‌شود اولویت داد. پیچیدگی‌های نظری و عملی این اصل نباید ما را در اینجامتوقف سازد؛ کافی است انعکاس آن را در بیانات سیاسی در بسیاری از قسمتهای جهان ملاحظه کنیم که از کاهش فاصله میان فقیر و ثروتمند حمایت می‌کنند. به راستی عدالت، به معنای برابری یک اصل جهانی قابل بحث است. هنوز ناهمگونی‌های وسیعی در همه مقیاسهای فضایی، در دل کشورها، در میان نواحی و شهرهای درون کشورها، بین شهرها و نواحی روستایی، و در میان بخشهای مختلف هر شهر وجود دارد.

نابرابری تا حد زیادی امری پذیرفته شده است. در حقیقت استمرار و تشدید نابرابری نه فقط به وسیله آن مؤسسات اقتصادی که بقا و منافعشان در فروش کالاهای هر چه بیشتر به ثروتمندان است بلکه همچنین به وسیله خودمان به عنوان مصرف کننده‌های ساده لوحی که معتقدیم کیفیت زندگی در دارایی مادی تجلی می‌یابد تشویق شده است. سرمایه‌داری بطور واضح در برآورده نمودن نیازهای اولیه ثروتمندان و تأمین سطح زندگی راحت و امن موفق بوده است. ولی این امر به قیمت در حاشیه قرار گرفتن تعداد بسیار زیادی از مردم از جریان مصرف انبوه حتی در ثروتمندترین کشورها و تشدید فقر و گرسنگی در کشورهای جهان سوم تمام شده است، سوسیالیسم به مثابه یک نظام تجربه شده در عمل، با وجود دستاوردهای قابل توجه برخی دولت‌ها در تدارک مسکن، خدمات بهداشتی و آموزشی برای افراد سابقاً محروم نتوانست انتظارات موجود

در خصوص ایجاد برابری را برآورده سازد.

استیلا در حال شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری طرح این پرسش را مهمتر از هر زمان می‌سازد که میزان نابرابری بخت زندگی در این نظام چه اندازه است. به جای آنکه این نظام را نتیجه ناگزیر نیروهای ناشناخته بازار یا روابط اقتصادی استثمار بدانییم باید این نکته را درک کرد که در این نظام قابلیت‌های اصلاحی از طریق نوآوری در سیاست عمومی، مبارزات اجتماعی محلی، و رفتار فردی وجود دارد. آشکال جدیدی از اعمال انسانی مورد نیاز است تا درک جدیدی از مفهوم انسانیت در جهانی به دست آید که به شدت به هم وابسته شده است و در آن انتخابهای مصرفی در یک محل می‌تواند پیامدهایی برای مردم سرتاسر جهان داشته باشد. به جای مسلم انگاشتن بخت خوب یا بد خودمان در زندگی باید برای پرداختن نظریه‌ای درباره عدالت اجتماعی و سرزمینی کوشش کنیم که تفاوت‌های انسانی را در نظر گیرد و ضمناً به خصلت جهانشمول طیف وسیعی از نیازهای مربوط به کیفیت زندگی اذعان داشته باشد. در بسیاری از جنبه‌های زندگی نابرابری و نه رفتار برابر نیاز به توجه دارد. موضوع اصلی در هر گونه نظریه عدالت قابل مدافعه بودن روابط نابرابر میان مردم است. (Barry 1989: 3)

جغرافیای انسانی فرایندنگر که در ربع قرن گذشته بر این رشته تسلط داشته ارتباطات مهمی با مباحث اصلی نظریه اجتماعی پیدا کرده است. اکنون توجه دوباره به کیفیت زندگی دیدگاه وسیع‌تری را پیش کشیده است که شامل فلسفه معنوی و علم اخلاق هم شود. در حقیقت بازگشت به بعضی علائق قدیمی به معنای زندگی خوب ضروری است. همچنین تنها کافی نیست که بیرسیم به طور کلی چگونه به زندگی نگاه می‌کنیم بلکه لازم است بگوییم که چه در روابط شغلی و کاری و چه در روابط شخصی باید چگونه زندگی کنیم و چه روابطی با دیگران داشته باشیم. همانطور که ویلیامز (Williams 1995: 119) می‌گوید: مبرم‌ترین نیازهای بشریت این است که ما باید تا حد امکان منابع هر چه بیشتری را با یکدیگر تلفیق نماییم تا بشریت را حرمت نهیم. این منابع شامل منابع حاصل از تحقیقات جغرافیایی هم می‌شود.

○ در حقیقت استمرار و تشدید نابرابری نه فقط به وسیله آن مؤسسات اقتصادی که بقا و منافعشان در فروش کالاهای هر چه بیشتر به ثروتمندان است بلکه همچنین به وسیله خودمان به عنوان مصرف کننده‌های ساده لوحی که معتقدیم کیفیت زندگی در دارایی مادی تجلی می‌یابد تشویق شده است.

○ اکنون توجه دوباره به کیفیت زندگی دیدگاه وسیع تری را پیش کشیده است که شامل فلسفه معنوی و علم اخلاق هم شود.

Mishan, E. J. (1969) **The Costs of Economic Growth**, Harmondsworth: Penguin.

Moller, V. (1989) 'Can't get no satisfaction: quality of life in the 1980s', **Indicator South Africa** 7(1), 43-6.

Morris, M.D. (1979) **Measuring the Condition of the World's Poor: The Physical Quality of Life Index**, Oxford: Pergamon Press.

Nasar, S. (1992) 'Why international statistical comparison don't work', **The New York Times**, 8 March.

Peffer, R.G. (1990) **Marxism, Morality and Social Justice**, Princeton: Princeton University Press.

Rawls, J. (1971) **A Theory of Justice**, Cambridge, Mass: Harvard University Press.

Smith, D.M. (1973) **The Geography of Social Well-being in the United States: An Introduction to Territorial Social Indicators**, New York: McGraw - Hill.

Smith, D.M. (1974) 'Who gets what where and how: a welfare focus for human geography', **Geography** 59, 289-97.

Smith, D.M. (1977) **Human Geography: A Welfare Approach**, London: Edward Arnold.

Smith, D.M. (1979) **where the Grass is Greener: Living in an Unequal World**, Harmondsworth: Penguin.

Smith, D.M. (1987) **Geography, Inequality and Society**, Cambridge: Cambridge University Press.

Smith, D.M. (1990) **Apartheid in South Africa** (3rd edn), Cambridge: Cambridge University Press (UpDate series).

Smith, D.M. (1992) 'Geography and social justice: some reflections on social change in Eastern Europe', **Geography Research Forum** 12, 1-15.

Smith, D.M. (1994) **Geography and Social Justice**, Oxford: Basil Blackwell.

UNDP (1990) **Human Development Report 1990**, Oxford: Oxford University Press.

US Department of Health, Education and Welfare (1969) **Toward a Social Report**, Washington, DC: US Government Printing Office.

Williams, B. (1985) **Ethics and the Limits of Philosophy**, London: Fontana Press.

Adelman, I. and Morris, C.T. (1967) **Society, Politics and Economic Development**, Baltimore, Md.: Johns Hopkins University Press.

Barry, B. (1989) **Theories of Justice**, London: Harvester - Wheatsheaf.

Bederman, S.H. (1974) 'The stratification of "quality of life" in the black community of Atlanta, Georgia' **Southeastern Geographer** 14 (3), 378-86.

Berry, B.J.L. (1960) 'An inductive approach to the regionalization of economic development', in N. Ginsburg (ed.) **Essays on Geography and Economic Development**, Research Paper 62, Chicago: Department of Geography, University of Chicago.

Cutter, S. (1985) **Rating Places: A Geographer's View on Quality of Life**, Washington, DC Association of American Geographers.

Dickinson, J.C., Gray, R. J. and Smith, D.M. (1972) 'The quality of life in Gainesville, Florida: an application of territorial social indicators', **Southeastern Geographer** 12, 121-32.

Doyal, L. and Gough, I. (1991) **A Theory of Human Need**, London: Macmillan.

Harvey, D. (1973) **Social Justice and the City**, London: Edward Arnold.

Harvey, D. (1992) 'Social justice, post-modernism and the city', **International Journal of Urban and Regional Research** 16, 588-601.

Kymlicka, W. (1990) **Contemporary Political Philosophy: An Introduction**, Oxford: Clarendon.

Laws, G. (1994) **Urban Geography**, Special Issue, 15(7).

Liu, B. - C. (1973) **The Quality of Life in the United States 1970: Index, Rating and Statistics**, Kansas City: Midwest Research Institute.

Liu, B. - C. (1975) **Quality of Life Indicators in the U.S. Metropolitan Areas, 1970**, Kansas City: Midwest Research Institute.

McGranahan, D.V., Richard - Proust, C., Sovani, N.V. and Subramanian, M. (1970), **Content and Measurement of Socio - Economic Development: An Empirical Enquiry**, Geneva: UN Research Institute for Social Development.

Maslow, A.H. (1954) **Motivation and Personality**, New York: Harper.

یادداشت‌ها

1. The Quality of life, Human Welfare and Social Justice by: David M. Smith